

## تحلیل عناصر روایت قصه آفرینش در قرآن، با نگاه به نقش شخصیت ابلیس به عنوان ضدقهرمان

احمد عالمزاده نوری\*

علی رازیزاده\*\*

### چکیده

هدف: هدف اصلی پژوهش حاضر، تحلیل عناصر روایت بر مبنای الگوی مفهومی روایت، از قصه قرآنی آفرینش و بررسی نقش ابلیس در آن است.

روش‌شناسی: این پژوهش با استفاده از روش تحلیل روایت و با نظر به مبنای الگوی مفهومی روایت، به تحلیل عناصر روایت در قصه آفرینش در قرآن، با نگاه به نقش شخصیت ابلیس به عنوان ضدقهرمان می‌پردازد.

یافته‌ها: مقاله حاضر به تحلیل قصه آفرینش در قرآن پرداخته، و آن را با عناصر روایت مطابقت داده است. توجه اصلی این مقاله، از میان شخصیت‌های گوناگون قصه آفرینش، همچون خداوند، آدم و همسرش، و فرشتگان، بر روی ابلیس بوده و این قصه، با توجه به

\* کارشناسی ارشد، ادبیات نمایشی، دانشکده دین و رسانه، دانشگاه صداوسیما، قم، ایران  
ahmad.noori3@gmail.com

\*\* دکتری حکمت هنرهای دینی، دانشکده دین و هنر، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران،  
razizadeh@gmail.com

چگونگی نقش آفرینی ابلیس مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین به چگونگی بیان قرآنی در مورد ویژگی‌های شخصیتی-روایی ابلیس نیز پرداخته شده است.

نتیجه‌گیری: ابلیس در قصه قرآنی آفرینش نقش ضدقهرمان را ایفا می‌کند و عناصر روایت شامل پی‌رنگ، کشمکش، شخصیت و گفتار، همراه با مقولات زیرمجموعه‌شان، به‌خوبی در این داستان مشاهده می‌شوند. تنها مقوله فرعی که فقدانش در این روایت احساس می‌شود، تک‌گویی است. همچنین می‌توان در نگاهی جامع‌تر، کل قصه آفرینش را، به‌عنوان آغازی برای پی‌رنگ جامع ابلیس در قرآن در نظر گرفت که بخش‌هایی از آن در قصه‌های دیگر قرآنی و تقابل پیامبران با او مشاهده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ابلیس، شیطان، قصه آفرینش، قرآن، عناصر روایت.

## مقدمه

شخصیت ابلیس یا شیطان، یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های جهان هستی است که در ادیان مختلف راجع به او سخن به میان آمده و هشدار داده شده است. این شخصیت دارای پیچیدگی‌ها و وجوه گوناگونی است که شناخت ماهیتش را برای انسان دشوار و ذات واقعی‌اش را پنهان می‌سازد. ازسوی دیگر از نگاه اسلامی، او به‌عنوان یکی از قطب‌های منفی هستی، در زندگی انسان، نقش ایفا می‌کند و این نقش بسیار پررنگ و دارای اهمیت است. ازهمین‌رو، بزرگان و اندیشمندان مختلف، قادر به نادیده‌انگاری شیطان نبوده‌اند و با هر اعتقاد و سلیقه‌ای که داشته‌اند، هرکدام با نگاهی متفاوت به گمانه‌پردازی در مورد این شخصیت پرداخته‌اند و آن را متناسب با دیدگاه خود ترسیم کرده‌اند. همچنین به‌دلیل همین عدم قطعیت در مورد ماهیت شیطان، شخصیت ابلیس همواره موردتوجه بسیاری از داستان‌پردازان و هنرمندان نیز قرار گرفته و در نزد آنان از جذابیت خاصی برخوردار است. اما چگونگی پرداخت هنری به ابلیس نیز همیشه محل اختلاف بوده است؛ اختلافاتی که از نوع نگاه و باورهای هنرمندان نشئت می‌گیرند.

به‌عنوان ضدقهرمانی یاد کرد که در برابر بشریت قد علم کرده است. نظریه‌پردازان داستانی، ایجاد یک ضدقهرمان (آتاگونست) قدرتمند در دل داستان را، تا جایی مهم می‌شمارند که پرداخت شخصیت اصلی (پروتاگونست)، ایجاد حس همذات‌پنداری و بروز توانایی‌ها و پیچیدگی‌های او در دل داستان نیز، مترتب بر آن است. ازسوی دیگر شخصیت منفی یک داستان، بخش‌های تاریک روایت داستانی را به دوش می‌کشد و بیانگر جنبه‌های تیره وجود انسان در داستان است. براین اساس چگونگی پرداخت و روایت شخصیت منفی در یک داستان نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. قرآن به‌عنوان معجزه پیامبر خاتم و کتابی حاوی قصه‌ها و موقعیت‌های روایی در مورد ابلیس، بهترین مرجع پژوهش برای این پرسش است.

ابلیس در قصص مختلف قرآنی، همیشه نقش ضدقهرمان یا یکی از کنشگران اصلی را به دوش نمی‌کشد، بلکه نقش‌های متفاوتی را می‌پذیرد و به تبع آن، چهره‌های متعددی از خود در جهان هستی بروز می‌دهد که کارکرد دراماتیک دارند؛ همچون نیروی تخریب‌کننده، اغواگر، ایجادکننده فراموشی، رفیق و همراه، و غیره؛ اما از میان موقعیت‌های داستانی قرآن و موارد حضور ابلیس در این کتاب آسمانی، قصه آفرینش به سه دلیل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ اول آنکه در این مورد از شخص ابلیس نام برده شده و برخلاف بسیاری از دیگر موارد قرآنی، شیطان به‌صورت عام مورد اشاره قرار نگرفته است؛ دوم اینکه طولانی‌ترین و منسجم‌ترین داستانی است که ابلیس به‌عنوان ضدقهرمان در آن نقش آفرینی می‌کند؛ و سوم نقش پررنگ قصه آفرینش در شناخت شخصیت ابلیس است؛ چرا که این قصه، همان‌گونه که شروع داستان انسان است، آغاز داستان ابلیس نیز می‌باشد و هدف، شخصیت و بسیاری از کنش‌های او را روشن می‌سازد.

چگونگی روایت قرآن از کنشگری ابلیس در قصه آفرینش و ترسیم نقش آفرینی او در جهان هستی بر اساس نگاه قرآنی در این قصه، مسئله اصلی این مقاله است. این مهم با شناسایی و تحلیل عناصر روایت در قصه آفرینش تحقق خواهد یافت. نگارنده ضمن گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای، عناصر روایت، همچون پی‌رنگ، شخصیت،

کشمکش، دیالوگ و مضمون را با قصه آفرینش تطبیق داده و قصه آفرینش را با نگاه به جایگاه دراماتیک شیطان، واکاوی و تحلیل می‌کند.

تاکنون پژوهش‌های متعددی با محوریت شیطان، ابلیس، تحلیل قصه آفرینش در قرآن انجام و منتشر شده است. در این میان، پژوهش‌هایی وجود دارند که کلیدواژه‌های بحث حاضر را یا به صورت مستقیم و یا به صورت غیرمستقیم در دل خود جای داده‌اند. در ادامه مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط انجام‌شده که تا حین نگارش در دسترس پژوهشگر قرار گرفته است، معرفی و ارزیابی می‌شوند.

۱. «ابلیس در قرآن و حدیث» به‌عنوان یک مقاله بلند از سید محمدباقر حجتی (۱۳۷۲)، علاوه بر مسئله اصلی اش، یعنی بررسی و شناخت ابعاد گوناگون شخصیت ابلیس، به چند پرسش اصلی و پراهمیت پیرامون این شخصیت نیز می‌پردازد. این مقاله، با بررسی لغوی واژه ابلیس و شیطان آغاز شده، و سپس نوع و تعداد کاربرد این لفظ در قرآن و روایات را از نظر می‌گذراند. پس از آن به سراغ شخصیت‌شناسی ابلیس می‌رود و به تبارشناسی تاریخی او می‌پردازد. دو مبحث مهم که در اینجا به آن‌ها اشاره می‌شود، هرکدام زاویه‌ای جدید از شخصیت ابلیس را می‌شناساند؛ ابتدا پژوهشی کوتاه از حضور ابلیس در کتب آسمانی دیگر و فرهنگ‌های غیراسلامی بیان شده، و بعد، بحثی کلامی راجع به جنس ابلیس و شیاطین و سنخیت او با فرشتگان مطرح می‌شود. در ادامه به ابعاد دیگر شخصیت ابلیس، بر اساس قرآن و روایات اسلامی نظر می‌شود و مسائلی مانند فرزندان، ذریه و جنود ابلیس، شیوه‌های تمثّل و تشکّل او، و یا سابقه ایمانی اش به لحاظ کفر یا ایمان، مطرح می‌گردد. در پایان نیز چند نکته پراکنده که در مورد شخصیت شیطان و پیروان او باقی مانده، به تفصیل بیان می‌شود. این مقاله تلاش می‌کند با تکیه به نصوص قرآن و روایات، آنچه در این منابع در مورد ابلیس آمده را بیان کند، تا بخش‌های گوناگون شخصیت او برای خواننده آشکار شود. موارد مربوط به ماهیت‌شناسی و تبارشناسی ابلیس در مقاله یادشده، در پیشبرد روند پژوهش حاضر، کمک‌کننده است.

الگوی کلی از بازنمایی رسانه‌ای این ارتباط در ضمن نقد این بازنمایی، در دو سریال ماورایی ملکوت و اغماء» اثر مصطفی همدانی (۱۳۹۹)، در پنج فصل و با نگاه به مبانی قرآنی و حدیثی به تبیین مبانی ارتباط انسان با فرشته و شیطان پرداخته و سپس تمثیل این دو در جهان فیلم را بررسی کرده است. در بخش مربوط به شیطان در فصل اول، در باب هستی‌شناسی شیطان سخن به میان می‌آید و موجودیت او با عنوان «نگاهی کلی به موجودیت شیطان» به صورت خلاصه شرح داده می‌شود. همچنین نسبت و ارتباط انسان و شیطان در جهان هستی، تحت عنوان «هستی‌شناسی تقابلی ارتباط انسان با فرشته و شیطان» بررسی می‌گردد. فصل چهارم نیز روایت داستانی سریال «اغماء» و چگونگی تمثیل و ارتباط انسان با شیطان در این سریال را بر اساس الگوی تحلیل روایت پراب تحلیل کرده و نقش شیطان را در این روایت واکاوی کرده است. تمرکز اصلی فصل چهارم بر روایت سریال اغماء بوده و روایت‌های دیگر مربوط به شیطان مورد توجه واقع نشده است. این پایان‌نامه در رابطه با مقاله حاضر، از دو جنبه قابل بررسی است؛ نویسنده در بخش اول تلاش کرده در کنار احادیث، به هستی‌شناسی شیطان از منظر قرآن کریم بپردازد؛ و در بخش دوم نیز سعی داشته با استفاده از یک الگوی تحلیل داستانی، اثری نمایشی پیرامون تمثیل شیطان و چگونگی به تصویر کشیدن او را بررسی کند.

۳. بالو، احمدی و رضایی (۱۳۹۵)، در مقاله «خوانشی تراژیک از داستان ابلیس در سنت عرفانی با رویکردی ارسطویی» به رویکرد تعدادی از عرفا نسبت به ابلیس و روایت داستانی آن می‌پردازند. عرفایی همچون حلاج، احمد غزالی و عین‌القضات همدانی، برخلاف بسیاری از علمای اسلامی و عرفان اسلامی، ابلیس را دشمن آشکار انسان نمی‌دانند و بالعکس، به نوعی ستایشگران شیطان محسوب می‌شوند. روایت این دسته از عرفا از ابلیس، به نوعی یادآور تراژدی‌های ارسطویی است. این مقاله نیز به سراغ همین روایت رفته و با بررسی آن می‌کوشد عناصر تراژدی ارسطویی همچون قهرمان، وحدت‌های سه‌گانه کنش، زمان و مکان، و کاتارسیس را در آن تطبیق دهد. در نهایت نیز با بررسی انجام‌شده، اعلام می‌کند (ابلیس) شیطان و اوج و فرود او از مقام قرب تا مرحله سقوط و رانده شدنش از

بهشت، به ترتیب قهرمان تراژدی و وحدت‌های سه‌گانه کنش، زمان و مکان تراژدی را به نمایش می‌گذارد. همچنین سیر روایی سرنوشت شیطان به‌گونه‌ای پیش می‌رود که موجب می‌شود مخاطب دچار کاتارسیس یا پالایش درونی گردد و می‌توان گفت عناصر تراژدی ارسطویی در قسمت‌های مختلف داستان شیطان به‌وضوح قابل مشاهده است (بالو، احمدی و رضایی، ۱۳۹۵: ۵).

فارغ از دو مورد اول، که تنها جنبه شناخت شخصیت ابلیس را پی می‌گیرند، مقاله سوم، شبیه‌ترین نگاه به موضوع بحث پژوهش حاضر است که البته دو نقطه افتراق جدی نیز در آن به چشم می‌خورد؛ اول آنکه به‌صورت مستقیم به سراغ داستان قرآنی نرفته، و تنها فهم روایی گروهی از عرفا از داستان آفرینش را مورد بررسی قرار داده؛ دوم اینکه این داستان با نگاه به قوانین الگوی تراژدی تحلیل شده و تطبیق یافته است، و نه ساختمان کلی روایت.

الگوی مفهومی روایت، سویی دیگر این پژوهش است. روایت به‌معنای نقل حوادث و رویدادها با ترتیبی خاص است. هر چیزی که به‌نوعی به نقل، تقلید، نمایش و یا بیان چنین حوادثی پردازد، روایت محسوب می‌شود. داستان نیز به‌معنای نقل این حوادث به شکلی معنادار است. به‌طور عمده، روایت را می‌توان به دو دسته داستانی و غیرداستانی تقسیم کرد. انواعی مانند گزارش‌ها، خاطرات، زندگی‌نامه‌ها و یادداشت‌های شخصی، اگرچه بیانگر ترتیبی از حوادث هستند، اما از قالب مشخص داستانی خارج‌اند. در بخش روایت‌های داستانی، می‌توان به قالب‌هایی همچون افسانه، حکایت، مثنوی، داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه (نمایش)، فیلمنامه (فیلم) و غیره اشاره کرد. برای عناصر روایت داستانی، نظریه‌های مختلفی در جهان ادبیات و ادبیات نمایشی مطرح شده است. اشکال مختلف روایت داستانی، قالب‌های متفاوت ارائه آن، و همچنین مسیر دگرگونی و تحول آن در طول زمان، مکان و فرهنگ‌های مختلف، گوناگونی فراوانی را در قالب‌های آن به وجود آورده است. اما با دقت و موشکافی می‌توان عناصری مشترک میان انواع روایت داستانی را جستجو کرد.

اولین و یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این عرصه که عناصر روایت دراماتیک را برشمرده، فیلسوف یونانی، ارسطو است. ارسطو تراژدی را شامل ۶ عنصر پی‌رنگ (پلات،

داستان)، شخصیت، مضمون (اندیشه)، سبک بیان (گفتار)، صحنه‌آرایی و آواز می‌داند که ساختمان اصلی درام، از آن‌ها تشکیل می‌شود. از منظر ارسطو، شعر شامل حماسه، تراژدی و کمدی بوده است که منشأ آن تقلید و لذت است. تقلید در انسان‌ها ضروری بوده و انسان معارف اولیه خود را از همین راه به دست می‌آورد. از سوی دیگر، پس از حصول تقلید، می‌توان گفت که مردم از آن لذت می‌بردند. شاعر نیز با داستان‌پردازی همین کار را می‌کند و مردمی را که حاصل تقلید او را تماشا می‌کنند، به سوی لذت سوق می‌دهد (ارسطو، ۱۳۴۳: ۱۱۶).

### عناصر روایت:

از نظر ارسطو هر تراژدی باید شامل شش جزء باشد. پی‌رنگ، شخصیت، سبک بیان (گفتار)، مضمون (اندیشه)، صحنه‌آرایی و آواز (هنرمند، ۱۳۹۸: ۸۱). البته باید توجه داشت که این شش بخش، مربوط به نظریه درام (نمایش) ارسطو هستند و بخش‌هایی از آن، مانند صحنه‌آرایی و آواز، در روایت داستانی‌ای که به اجرا درنیاید، کاربرد ندارند. به گفته ارسطو، آواز و صحنه‌آرایی از وسایل و ابزار تقلید هستند. این دو بخش مربوط به اجرای صحنه‌ای هستند و در تطبیق با قصه‌های قرآنی که تنها از طریق کلمات روایت می‌شوند، نقشی ندارند؛ از همین رو در دسته‌بندی این پژوهش حذف می‌شوند و توضیحی پیرامون آن‌ها بیان نخواهد شد. همچنین از کشمکش به عنوان عنصری مستقل یاد می‌کنیم، چرا که از یک سو همواره در برقراری ارتباط میان باقی موارد جریان دارد و نیروی محرکه درام به حساب می‌آید؛ از سوی دیگر، مواجهه با وساوس ابلیس، همواره با کشمکشی درونی همراه است و پرداخت به آن در این گفتار، ضروری به نظر می‌رسد. در نتیجه عناصر اصلی که از آن‌ها بحث به میان خواهد آمد، پی‌رنگ، شخصیت، کشمکش، گفتار و مضمون هستند که در مورد هر کدام از آن‌ها جداگانه توضیح داده خواهد شد. از این میان، ارسطو پی‌رنگ و طرح را اصلی‌ترین و برترین عنصر نمایشی می‌داند؛ در حالی که بسیاری از نظریه‌پردازان پس از او، کاراکتر یا همان شخصیت را از طرح مهم‌تر می‌دانند. بر این اساس، پی‌رنگ، پلات یا هسته داستان است که ترتیب منظم حوادث و اعمال را بیان می‌کند؛ شخصیت، همان بازیکنان نمایشنامه و

خصوصیاتی است که آن‌ها ارائه می‌دهند؛ سبک بیان یا گفتار، نحوه کاربرد و تأثیر کلمات در تراژدی است؛ مضمون، دراصل اندیشه قهرمانان و یا نتایج اعمال آن‌هاست که به تماشاگر منتقل می‌شود. همچنین هرکدام از این مقولات، زیرمجموعه‌هایی نیز دارند که بخش‌ها و یا انواع گوناگون آن‌ها را مشخص می‌سازد.

### پی‌رنگ و اجزاء آن:

پی‌رنگ از بخش‌های آغاز، میانه و پایان تشکیل شده است و شامل گره‌افکنی، بحران، نقطه اوج و گره‌گشایی است. همچنین هماهنگی، اجتماع ضدین، تفکیک احباب، تعلیق و داشتن زمان و مکان، از شرایط آن هستند. این ویژگی‌ها را می‌توان به‌عنوان شروط اصلی و اجزاء تشکیل‌دهنده یک پی‌رنگ بیان کرد.

### آغاز، میانه، پایان:

از آنجاکه روایت مبتنی بر زمان و تقلید از یک کنش کامل و تمام است، به‌طور طبیعی به یک آغاز، میانه و پایان نیاز دارد. دراصل پی‌رنگی کامل و جامع است و می‌تواند الگوی مناسبی برای یک ساختار روایی باشد که دارای یک آغاز، یک میانه و یک پایان باشد (قادری، ۱۳۸۰: ۲۷). آغاز یک روایت دراماتیک، اطلاعات کمی و لازم درباره پیش‌داستان‌ها، شخصیت‌ها و وضعیت موجود داستان را تبیین می‌کند و برای ادامه زمینه‌چینی صورت می‌دهد. میانه متشکل از یک سلسله پیچیدگی و کشمکش است. «پیچیدگی ممکن است و می‌توان از کشف اطلاعاتی تازه، تقابل غیرمنتظره و بعضی کاراکترها و... سرچشمه بگیرد» (قادری، ۱۳۸۰: ۲۹). پیچیدگی‌های میانه داستان، حس تعلیق را در مخاطب فعال کرده و او را به انتظار و حدس در مورد ادامه داستان وادار می‌کند. همچنین، در بخش میانه، هرچه بیشتر در مسیر داستان پیش می‌رویم و با کنش‌های مختلف شخصیت در برابر کشمکش‌ها مواجه می‌شویم، مسیر شخصیت‌ها محدودتر می‌شود و در نتیجه حدس‌های مخاطب با آن‌ها همسو می‌گردد. هرچه این مسیر محدودتر شود، به بحران پایانی داستان نزدیک‌تر می‌شویم (همان).



در پایان دراماتیک، به نتیجه‌گیری و حل و فصل نهایی می‌رسیم. این بخش به‌طور معمول از نقطه اوج تا پایان بسط پیدا می‌کند. قسمت نهایی روایت، اغلب کوتاه است. این قسمت باید گره‌گشایی کامل روایت را عهده‌دار شود و مخاطب به‌روشنی درک کند که پایان چگونه فرامی‌رسد (همان: ۳۰).

### هماهنگی:

هماهنگی یکی از اصول مهم در طراحی و تقویت یک پی‌رنگ موفق به حساب می‌آید. زمینه داستان، بستر و سبک روایی، شخصیت‌پردازی در روابط اجتماعی ساخته شده توسط نویسنده، همه باید در یک تعادل، هماهنگی و توجیه‌پذیری قرار گیرند (قادری، ۱۳۸۰: ۶۰).

### اجتماع ضدین:

اجتماع ضدین یعنی موقعیتی که دو پدیده متضاد مجبور به قرارگرفتن در کنار هم هستند و همین در کنار هم بودن، تضاد و ستیز میان آن دو را تقویت می‌کند و داستان را به سمت جلو حرکت می‌دهد (همان: ۶۱ - ۶۲).

### تفکیک احباب:

برعکس اجتماع ضدین، منشأ حرکت و موتور مولد در تفکیک احباب، عشق و محبت است. اگر اجتماع ضدین بر اساس دشمنی و تضاد پایه‌گذاری می‌شود، اساس حرکت در تفکیک احباب، بر ستون عشق استوار است (همان: ۶۳).

### گره‌افکنی:

گره‌افکنی یا پیچیدگی، در واقع موانعی است که بر سر راه شخصیت‌های داستانی قرار می‌گیرند و در روند رسیدن آن‌ها به هدف، مشکل ایجاد کرده و رسیدن به هدف را برای شخصیت دچار وقفه می‌کنند. در طول یک روایت، گره‌افکنی و گره‌گشایی‌های بسیاری وجود

دارد که یکی پس از دیگری، با ایجاد کشمکش و ارائه اطلاعات جدید به مخاطب، کنش داستان را جلو می‌برد.

### کشمکش:

همان‌طور که توضیح داده شد، کشمکش به‌عنوان عنصری هم‌عرض پی‌رنگ مطرح خواهد شد و توضیحات در بخش مربوط به آن می‌آید.

### بحران:

بحران در لغت به معنای دگرگونی از حالتی به حالت دیگر است. نقطه‌ای که نیروها برای آخرین بار باهم به مبارزه می‌پردازند و خط روایت را به اوج خود می‌رسانند و موجب دگرگونی در رفتار و کردار شخصیت‌های داستان می‌شوند. هر روایت، دو نقطه عطف اصلی دارد که اجزاء اصلی تشکیل دهنده بحران آن هستند. کارکرد این دو نقطه، انحراف داستان از مسیر قبلی و یا تغییر جهت است. نقطه عطف اول که به‌طور معمول پس از فصل شروع داستان قرار می‌گیرد، داستان را از حالت ثبات، تغییر جهت می‌دهد و آن را وارد مرحله نامتعادل می‌کند. نقطه عطف دوم، زمانی است که این عدم تعادل و آشفتگی در نقطه اوج خود، دوباره دچار تغییر می‌شود و به ثبات ثانویه می‌رسد (قادری، ۱۳۸۰: ۶۴).

### تعلیق:

هر نوع عدم اطمینان و بی‌خبری از نتیجه و انتظار را، تعلیق می‌گویند. تعلیق به معنای معلق نگه داشتن نتیجه است و مخاطب را به شدت مشتاق می‌کند تا به دنبال رسیدن به آن باشد. اساس تعلیق در داستان توسط کشمکش‌هایی ایجاد می‌شود که در پی‌رنگ طراحی شده است. نویسنده با ایجاد موانع و کشمکش‌ها بر سر راه شخصیت، باعث می‌شود مخاطب با شخصیت‌های داستان همذات‌پنداری کرده، به سرنوشت شخصیت علاقه‌مند شود و با دل‌نگرانی در این رابطه حدس‌هایی بزند.

### نقطه اوج:

بالاترین تنش در ساختار داستان، نقطه اوج نام دارد؛ جایی که کشمکش به اوج می‌رسد و قهرمان با بزرگ‌ترین دشمن خود رودررو می‌شود. در این نقطه قوی‌ترین رابطه حسی بین خواننده و متن به وجود می‌آید و مهم‌ترین رویداد داستان، در همین نقطه روی می‌دهد. به طور معمول این نقطه چرخش‌ها و دگرگونی‌های اساسی شخصیت‌ها و یا حوادث داستان را آشکار می‌کند (بی‌نیاز، ۱۳۸۷: ۳۸).

### گره‌گشایی:

گره‌گشایی یا نتیجه عبارت است از حل بحران و باز شدن گره‌هایی که در طول روایت، مقابل شخصیت قرار گرفته است. در این قسمت، داستان اصلی تمام می‌شود و مخاطب و شخصیت‌های داستان، به جای تعادل اولیه که از بین رفته بود، با تعادل جدیدی روبه‌رو هستند (گذرآبادی، ۱۳۹۳: ۳۰۲).

### زمان:

«یک آغاز و یک پایان به معنای این است که روایت، یک توالی زمانی است» (قادری: ۱۳۸۰ به نقل از مکوئیلان، ۱۳۸۸: ۱۳۷). در ساختار روایی، زمان داستان باید مشخص باشد و نویسنده باید با اطلاعاتی که می‌دهد، آن را مشخص کند. منظور از زمان داستان، از یک سو زمانه‌ای است که داستان در آن روایت می‌شود، مانند روایت داستانی از زمان زندگی پیامبر اسلام ﷺ؛ و از سوی دیگر، میزان زمانی که در طول داستان بر شخصیت‌ها می‌گذرد؛ به عنوان مثال داستان ممکن است تنها یک هفته از زندگی شخصیت را در بر بگیرد، و یا تمام آن، یعنی از بدو تولد تا لحظه مرگ را روایت کند.

### مکان:

مکانی که داستان در آن روایت می‌شود نیز یکی از عناصر مهم پی‌رنگ است که می‌تواند بر شخصیت‌ها و حوادث پیرامون آن‌ها تأثیرگذار باشد. هر مکان باعث ایجاد یک نوع گویش،

رفتار و سبک زندگی در بین مردم می‌شود. این تفاوت باعث تأثیر شگرف در ایجاد داستان‌های متفاوت و جذاب می‌شود. همچنین نوع رفتار و کنش شخصیت‌ها نسبت به مکانی که در آن قرار دارند، متفاوت خواهد بود.

### کشمکش:

به «تقابل و برخورد فیزیکی، ذهنی، یا عاطفی میان نیروها یا شخصیت‌های مختلف و یا وجوه مختلف یک شخصیت»، کشمکش گفته می‌شود (گذرآبادی، ۱۳۹۳: ۲۷۳). کشمکش یا ستیز، یکی از مهم‌ترین عناصر درام و به معنای تعارض دو نیرو یا دو شخصیت با یکدیگر است. کشمکش که از دل جمع اضداد شکل می‌گیرد، موتور محرک اصلی داستان است و باعث ایجاد آشفتگی، پیچیدگی و بحران می‌شود که چرخ‌دنده‌های اصلی حرکت داستان هستند. هر داستان دراماتیک، دارای یک کشمکش اصلی است که به وسیله کشمکش‌های فرعی همراهی می‌شود. کشمکش، خود سه گونه است:

۱. کشمکش آدمی با آدمی (فردی): کشمکش شخصیت‌های داستان با یکدیگر؛ مانند مبارزه دو رقیب.

۲. کشمکش آدمی با خویش (درونی): در این کشمکش، نیروی مخالف از وجود خود کاراثر ناشی می‌شود و یک عنصر خارجی نیست، بلکه عنصری درونی است که در برابر بخش دیگر شخصیت قرار می‌گیرد؛ مانند دست‌وپنجه نرم کردن با عذاب وجدان. ستیز و کشمکش درونی بیشتر در داستان‌های شخصیت‌محور اتفاق می‌افتد. با توجه به سبک قرآن در بیان روایت ابلیس، در مواجهه با این شخصیت کشمکش درونی پررنگ‌تر بوده و از اهمیت بیشتری برخوردار است.

۳. کشمکش آدمی با نیروی خارجی (طبیعت، جامعه): از آن با عنوان کشمکش فرافردی نیز نام برده می‌شود. ستیز شخصیت با طبیعت به‌طور معمول به‌وسیله رخداد‌های طبیعی، همچون سیل، طوفان و غیره ایجاد می‌شود و ستیز آدمی با جامعه، مقابله کاراثر محوری با جامعه‌ای است که احساس می‌کند این فرد منافع او را به خطر انداخته است.

## شخصیت:

ساده‌ترین تعریفی که برای شخصیت یا همان کاراکتر ارائه شده، بدین صورت است؛ «شخصیت، شبه شخصی است تقلیدشده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و شخصیت بخشیده است» (قادری، ۱۳۸۰: ۱۱۷).

شخصیت در روایت را می‌توان بر سه نوع قهرمان (اصلی)، ضدقهرمان (اصلی) و شخصیت‌های فرعی تقسیم کرد.

شخصیت را در نگاه کلی می‌توان به اصلی و فرعی تقسیم کرد. شخصیت اصلی کسی است که مسئول حرکت و پیشبرد داستان است. او باعث ایجاد کشمکش اصلی شده، طرح و پی‌رنگ بر روی آن متمرکز می‌شود و مخاطب تا انتهای روایت و داستان به دنبال سرنوشت نهایی آن‌ها است. خود شخصیت‌های اصلی در داستان، به قهرمان و ضدقهرمان تقسیم می‌شوند. قهرمان یا پروتاگونیست شخصیتی است که کنش پیرامون او صورت می‌گیرد و داستان را جلو می‌برد. او کسی است که با وضع موجود مخالفت می‌کند و با این کار به بحران دامن می‌زند، آن را آشکار می‌سازد و ستیز (کشمکش) را برای شخصیت‌های دیگر به وجود می‌آورد.

ضدقهرمان یا آنتاگونیست، شخصیتی است که در برابر قهرمان بایستد، برای او مشکل ایجاد کند و به مخالفت و کشمکش با او پردازد.

شخصیت‌های فرعی ممکن است در طرح داستان دگرگونی ایجاد کنند، اما قرار نیست با آن‌ها درگیری عاطفی پیدا کنیم؛ چه از نوع مثبت و چه منفی. خواسته‌ها و اعمالشان می‌تواند پیچشی در داستان ایجاد کند، اما در شکل‌گیری جریان پی‌رنگ نقش چندانی ندارند.

## گفتار:

«گفتگو در لغت به معنای سخن، صحبت، گپ، مباحثه و مکالمه نامبرده شده است و در اصطلاح، هر واژه‌ای است که یک شخصیت به دیگری می‌گوید» (مک‌کی، ۱۳۹۸: ۲۱).

ارسطو در این باره می‌گوید: «در میان عناصر ادبی، سبک بیان [و گفتار قهرمان تراژدی] [...] بیان معنا از طریق واژه‌هاست و همان چیزی است که با نظم یا نثر بر خواننده عرضه می‌شود»

(هنرمند، ۱۳۹۸: ۸۳). هر دو عبارت گفتگو و دیالوگ، از باب مسامحه برای «گفتار» به کار می‌روند. چرا که گفتگو و دیالوگ به معنای یک مکالمه دوطرفه هستند که دو جانب دارد (گذرآبادی، ۱۳۹۳: ۳۰۵)؛ در صورتی که گفتار دراماتیک مونولوگ یا تک‌گویی را نیز شامل می‌شود.

### مضمون:

مضمون یا اندیشه، دیگر عنصر روایت است. در اصطلاح، به دیدگاه کلی نویسنده درباره موضوع داستان و قضاوت او راجع به آن موضوع، مضمون یا درونمایه گفته می‌شود. «مضمون به طور معمول اندیشه‌ای انتزاعی است که به ساختار [روایت در] فیلمنامه وحدت می‌بخشد و در کنش شخصیت‌ها متجلی می‌شود» (گذرآبادی، ۱۳۹۳: ۳۱۹).

بنابراین، عناصر روایت در پژوهش حاضر، بر اساس تحلیل کتاب «آناتومی ساختار درام» نوشته نصرالله قادری در پنج عنصر پی‌رنگ، کشمکش، شخصیت، گفتار، مضمون و مقوله‌های فرعی این موارد جمع‌بندی می‌شوند.

### روش‌شناسی پژوهش

قصه آفرینش در قرآن، که در سوره‌ها و قسمت‌های مختلف آن آمده، یکی از موقعیت‌های روایی است که ابلیس در آن نقش ایفا می‌کند. در این پژوهش، پس از جمع‌آوری تمامی این موارد و ارائه خلاصه‌روایتی از مجموع آنچه قرآن در مورد داستان آفرینش بیان کرده، این قصه با جدول عناصر روایت تطبیق داده می‌شود و وجود یا عدم وجود هر کدام از عناصر روایت در آیات مربوط به قصه آفرینش، مشخص می‌گردد.

ابتدا الگوی مفهومی روایت، در بردارنده عناصر روایت در پنج دسته پی‌رنگ، کشمکش، شخصیت، دیالوگ، مضمون و همچنین مقوله‌های زیرمجموعه آن‌ها جمع‌آوری و تبیین شده‌اند. پس از تطبیق قصه آفرینش در قرآن با عناصر روایت، پرداخت روایی قرآن در مورد ابلیس و ویژگی شخصیتی-روایی، در مورد شخصیت او که در قصه آفرینش به آن اشاره

می‌شود، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در مرحله نهایی، با تحلیل عناصر روایت این قصه و ویژگی‌های شخصیت پردازی ابلیس در آن، چگونگی بیان قرآن در مورد ابلیس در این قصه روشن می‌گردد.

## یافته‌ها

### داستان آفرینش

داستان آفرینش، خلقت انسان و تقابل ابلیس با او، در هفت نقطه مختلف از قرآن کریم، اعم از سوره بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه و ص، آمده است. روایت آفرینش در مجموعه این موارد، تکرار و تکمیل شده که مجموعه رویدادهای آن به این شکل روایت می‌شود؛

خداوند متعال، در روز ششم آفرینش جهان (یونس: ۳)، به فرشتگان اعلام می‌کند که می‌خواهد روی زمین حاکم و جانشینی برای خود قرار دهد. فرشتگان می‌پرسند که چرا می‌خواهد کسی را در زمین قرار دهد که فساد و خونریزی کند در حالی که خودشان خداوند را عبادت می‌کنند (بقره: ۳۰). خداوند انسان را از لجن بویناک خلق می‌کند و از روح خود در آن می‌دمد؛ این در حالی است که جن را پیش ازین، از آتش سوزنده و بدون دود خلق کرده بوده است (حجر: ۲۶ - ۲۸). خداوند از دانایی آدم می‌گوید و خود دانش اسماء را به او می‌آموزاند و سپس آن را از فرشتگان مطالبه می‌کند. فرشتگان خود را در این مورد عاجز می‌بینند و به دستور خداوند موظف می‌شوند به آدم سجده کنند. همه اطاعت می‌کنند، «جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد» (بقره: ۳۴).

سپس مشاجره‌ای میان خداوند و ابلیس درمی‌گیرد. خداوند از ابلیس می‌پرسد: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی شد که من با قدرت خود او را آفریدم؟ آیا تکبر کردی، یا برتر بودی [از آنکه به تو فرمان سجده دهم]» (ص: ۷۵)؟ ابلیس پاسخ می‌دهد: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک» (اعراف: ۱۲). خدا ابلیس را از بهشت می‌راند، او را تا روز قیامت لعنت می‌کند (حجر: ۳۴ - ۳۵، ص: ۷۷ - ۷۸) و

همچنین به انسان در مورد دشمنی او هشدار می‌دهد (طه: ۱۲۰). ابلیس از خداوند تا روز قیامت مهلت می‌خواهد و به عزت خدا قسم می‌خورد که در این مهلت، از همه جهت به انسان حمله‌ور شود و او را گمراه کند (اسراء: ۶۲، ص: ۸۲ - ۸۳). خداوند به او مهلت می‌دهد، اما وعده می‌دهد که جهنم را از ابلیس و پیروانش پر خواهد کرد (اسراء: ۶۳، ص: ۸۴ - ۸۵). البته بندگان خالص و مخلص خود را از زمره فریب‌خوردگان ابلیس استثنا می‌کند: «اما ای ابلیس! بدان، تو هرگز سلطه‌ای بر بندگان [خالص] من پیدا نخواهی کرد. همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ آن‌ها باشد» (اسراء: ۶۵).

خداوند انسان و همسرش را در بهشت ساکن می‌کند و همه نعمت‌ها را در دسترس او قرار می‌دهد، غیر از درختی خاص که انسان را از آن پرهیز می‌دهد. اما شیطان آدم و همسرش را به خوردن از میوه همان درخت ترغیب می‌کند؛ «سپس شیطان برای آنکه زشتی‌های آن دو را آشکار سازد، آن‌ها را وسوسه کرد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده، مگر به خاطر اینکه [اگر از آن بخورید،] فرشته خواهید شد یا جاودانه! و برای آن‌ها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم» (اعراف: ۲۰ - ۲۱)! آدم و همسرش از درخت می‌چشند و به دنبال آن، عورتشان آشکار می‌شود. آن‌ها به دستور خدا، از مقام خود و بهشتی که در آن زندگی می‌کردند، فرود می‌آیند؛ درحالی‌که پیش‌بینی می‌شود بعضی‌شان دشمن بعضی دیگر باشند (بقره: ۳۶ - ۳۸، اعراف: ۲۴، طه: ۱۲۱ - ۱۲۳).

آدم پس از هبوط، با عباراتی که از سوی خدا دریافت می‌کند، توبه می‌کند و توبه‌اش پذیرفته می‌گردد. اما آن‌گونه که خداوند می‌فرماید، همچنان و تا روز قیامت هشدار در مورد دوری از هدایت الهی و نزدیک شدن به وسوسه‌های ابلیس برای او وجود خواهد داشت (بقره: ۳۸ - ۳۹، طه: ۱۲۳).

## تحلیل

عناصر روایت در قصه آفرینش، همان‌گونه که در جدول ۱ ذکر شده، تطبیق داده

می‌شوند؛



جدول ۱. تطبیق عناصر روایت در داستان آفرینش

ردیف	مقوله اصلی	مقوله فرعی	بررسی (-/+)	توضیحات
۱	پی‌رنگ	آغاز، میانه، پایان	+	آغاز: اعلام تصمیم خداوند برای خلقت انسان میانه: خلقت انسان، مخالفت ابلیس و تلاش او برای وسوسه انسان پایان: هبوط انسان و توبه او
		هماهنگی	+	
		اجتماع ضدین	+	میان خدا و ابلیس، و سپس میان ابلیس و آدم
		تفکیک احباب	+	میان انسان و خداوند، پس از هبوط آدم
		گره‌افکنی	+	سجده نکردن ابلیس/ وعده ابلیس در مورد گمراهی آدم
		بحران	+	هبوط انسان و رانده شدن شیطان
		تعلیق	+	آیا ابلیس پیروز می‌شود یا هدف خداوند؟
		نقطه اوج	+	فریب آدم توسط ابلیس
		گره‌گشایی	+	هبوط انسان و پذیرفته شدن توبه‌اش
		زمان	+	پیش از خلقت انسان، تا پس از هبوط
۲	کشمکش	مکان	+	عرش الهی، بهشت آدم و حوا، زمین
		با خود (درونی)	+	انسان هنگام قبول وسوسه ابلیس
		با دیگری	+	میان خدا و ابلیس، و سپس ابلیس و آدم
۳	شخصیت	با طبیعت یا اجتماع	+	خدا برای خلق انسان
		اصلی (قهرمان)	+	خداوند

		اصلی (ضدقهرمان)	+	ابلیس
		فرعی	+	فرشتگان، آدم، حوا
		تک‌گویی	-	
۴	دیالوگ	گفتگو	+	روایت این داستان، دراصل مبتنی بر گفتگو است.
۵		مضمون	+	عاقبت انحراف از مسیر الهی و پیروی از ابلیس، جز خسران و گمراهی، نتیجه‌ای ندارد.

داستان آفرینش انسان، اولین داستان قرآن است. این داستان در بازه زمانی‌ای روایت می‌شود که جهان و بسیاری از موجودات از جمله جن، خلق شده‌اند (یونس: ۳؛ حجر ۲۶ - ۲۸)، اما هنوز خداوند انسان را نیافریده است؛ و تا پس از هبوط انسان به زمین ادامه می‌یابد. همچنین مکان‌هایی مانند عرش الهی، بهشتی که آدم و حوا در آن ساکن می‌شوند و زمین، مکان‌هایی هستند که داستان در آن‌ها وقوع می‌یابد.

روند اطلاع‌رسانی این داستان منطبق با شیوه خطی است و بیشتر در قالب گفت‌وگو ارائه می‌شود. این شیوه می‌تواند در نزدیکی و شناخت ما نسبت به شخصیت‌ها، درونیات و رازهای ایشان مؤثر باشد. بر همین اساس، این قصه با یک مکالمه از منویات شخصیت اصلی‌اش، یعنی خداوند، شروع می‌شود که در آن، هدف او که قرارداد جان‌شین در زمین مشخص می‌گردد؛ اگرچه اعتراض‌هایی از سوی فرشتگان وجود دارد، اما با القای دانش اسماء به انسان و امتحانی که از جانب خدای متعال در مورد انسان صورت می‌گیرد، عقب‌نشینی می‌کنند.

تا اینجای داستان، همه‌چیز در آرامش پیش رفته است. می‌توان این بخش را به‌عنوان اطلاعاتی برای زمینه‌چینی و مقدمه روایت در نظر گرفت. اگر این قسمت را به‌عنوان آغاز داستان بپذیریم، میانه داستان، با نقش آفرینی شیطان به‌عنوان ضدقهرمان شکل می‌گیرد که در برابر خدا می‌ایستد و با او مخالفت می‌کند. مخالفت‌های شیطان با انسان و تلاش برای

گمراهی او نیز، در واقع در ادامه‌ی همان مسیر قبلی و مخالفت با خداست و از این لحاظ صورت می‌گیرد که انسان، مخلوق خداست.

تضاد و کشمکش شیطان، ابتدا با خدا، و سپس با انسان، گره‌افکنی‌های داستان را تشکیل می‌دهند. گویا مسیر صحیح الهی برای قراردادن جایگزین در زمین، نیازمند آن است تا دستگاه الهی، همه یکپارچه به این خلیفه باور داشته باشند و در برابر او سجده کنند؛ اما در این میان شیطان به مخالفت می‌پردازد و یک‌تنه این اجماع را به هم می‌زند. او رودرروی خدا می‌ایستد و کشمکشی فردی را ایجاد می‌کند. این کشمکش که به اخراج ابلیس از عرش الهی منتهی می‌شود، پس از آن به شکل دیگری ادامه می‌یابد. ابلیس که دیگر دسترسی‌اش به خدا قطع شده، بر اساس قسمی که خورده، به سراغ نماینده خداوند، یعنی آدم و همسرش می‌رود. کشمکش میان ابلیس و انسان را، می‌توان در ادامه‌ی همان کشمکش میان ابلیس و خداوند دانست؛ چرا که ابلیس می‌خواهد بر اساس سوگندش، انسان را به گمراهی بکشاند و با این کار، نالایقی او را به خداوند اثبات کند. نتیجه این تضاد و دشمنی، بر روی همان هدف اصلی خداوند اثر می‌گذارد.

اگرچه آدم شخصیت اصلی نیست، اما در این قسمت از داستان می‌توان به تضاد درونی او برای پذیرش یا رد سخن ابلیس و نافرمانی از دستور خدا نیز اشاره کرد. البته در چگونگی وسوسه آدم توسط ابلیس اقوال گوناگونی وجود دارد، اما آنچه از آیات برمی‌آید، تردید و سردرگمی آدم برای این انتخاب است؛ چرا که در ابتدا آن را رد می‌کند و سپس با اصرار و استدلال‌های ابلیس آن را می‌پذیرد.

اما در مورد کشمکش با طبیعت یا اجتماع، تنها در صورتی می‌توان معتقد بود که این قصه کشمکش اجتماعی دارد که گفتگوی اولیه میان خدا در مقابل جمع فرشتگان را، کشمکش به حساب بیاوریم. البته ممکن است این مورد با مشکل مواجه باشد، چرا که اولاً فرشتگان زیر مجموعه دستگاه الهی به حساب می‌آیند و پرسش آن‌ها تنها از سر جهلی است که بعدتر، خودشان به آن اعتراف می‌کنند؛ ثانیاً با در نظر گرفتن خداوند توانا به عنوان شخصیت اصلی، تقریباً هیچ‌کس قادر به کشمکش در برابر او نخواهد بود؛ چه برسد به فرشتگان.

براین اساس تنها از باب مسامحه، می توان این مورد را یک کشمکش اجتماعی در روایت داستانی به حساب آورد و در غیر این صورت، باید از آن چشم پوشید و گفت که این داستان، فاقد کشمکش اجتماعی است.

در طول این داستان، مدام از خود می پرسیم آیا هدف اولیه ای که خداوند آن را تعیین کرده، یعنی حضور نماینده خداوند بر زمین محقق خواهد شد، و یا اینکه ابلیس با دشمنی اش از این امر جلوگیری خواهد کرد؟ این دوراهی، تعلیق اصلی قصه است که کم و بیش در تمام آن جریان دارد. البته مانند تمامی داستان ها، همین تعلیق خود به قسمت های کوچک تری تقسیم می شود؛ همچون تعلیق برای نتیجه بحث خداوند با ابلیس، و یا دوراهی انسان برای خوردن یا نخوردن از درخت ممنوعه.

ابلیس در نقطه اوج، موفق به فریب آدم می شود. او با نافرمانی اش در برابر خداوند می ایستد و مسیری را که خدا برای انسان مشخص کرده بود، به انحراف می کشاند و باعث اخراج او از بهشت می شود. اگرچه در معنای بهشتی (جنت) که آدم و حوا در آن ساکن بوده اند، میان مفسرین اختلاف است، اما آنچه مشخص است این است که جایگاه آن ها در نزد خداوند تنزل می یابد و از بسیاری از موهبت های الهی محروم می گردند و با مشکلات زندگی، همچون پوشاندن خود مواجه می شوند.

اما در پایان، آدم و حوا که به اشتباه خود پی برده اند و زشتی عملشان برای آن ها آشکار شده، به توبه و طلب بخشش از خداوند می پردازند و خداوند توبه آن ها را می پذیرد، هرچند دیگر آن ها را به جایگاه قبلی بر نمی گرداند. گره گشایی داستان رخ داده است؛ آدم و حوا، با توبه خود به مسیر هدف الهی برگشته اند و ابلیس، در اولین جدالش با انسان شکست خورده است؛ هرچند همچنان به عنوان دشمن در کنار انسان حرکت می کند و ممکن است در ادامه، ماجراهای دیگری را رقم بزند. در واقع هدف خلیفه الهی انسان بر روی زمین که در ابتدای این داستان، برای اولین کنش، یعنی خلق انسان، مطرح می شود، به طور کامل پاسخ داده نشده است؛ اما نتیجه اولین جدال و رویارویی انسان و شیطان، در همین داستان آفرینش اعلام می شود؛ توبه انسان و باقی ماندنش در مسیر الهی و نمایندگی خدا بر روی زمین.

مضمون اصلی داستان را می‌توان عاقبت انحراف از مسیر الهی در نظر گرفت. این انحراف، چه توسط ابلیس اتفاق بیفتد و چه توسط آدم و حوا، نتیجه‌اش جز شکست، محرومیت و رانده شدن از درگاه خداوند نخواهد بود. با این تفاوت که انسان پس از اولین خطا توبه می‌کند و اشتباهش را جبران می‌کند، اما ابلیس با پافشاری بر تکبرش در برابر خداوند، مشمول وعده جهنم می‌شود.

این داستان قرآنی، شامل عناصر اصلی روایت می‌شود و با توجه به مقولات فرعی این عناصر و تطبیقشان بر این داستان، می‌توان گفت که بر اساس عناصر روایت، قصه آفرینش، کامل‌ترین قصه قرآنی است که به ابلیس اشاره دارد. در نگاه جامع‌تر، می‌توان کل قصه آفرینش را، به‌عنوان آغاز پی‌رنگ جامع ابلیس و کشمکش‌های او با انسان در نظر گرفت که بخش‌ها و نمونه‌هایی از آن در قصه‌های دیگر قرآنی و تقابل پیامبران با ابلیس مشاهده می‌شود. همان‌طور که از بخش پایانی قصه آفرینش مشخص است، انسان و ابلیس تا روز معلوم و مهلت نهایی خداوند، دشمن یکدیگر باقی خواهند ماند و کشمکش‌های بزرگ‌تری را از سر خواهند گذراند.

### بحث و نتیجه‌گیری

داستان آفرینش کامل‌ترین و مفصل‌ترین داستان قرآنی است که با حضور شخص ابلیس و به‌طور مشخص با همین نام روایت می‌شود؛ چرا که تمامی عناصر اصلی و فرعی روایت، مانند پی‌رنگ و زیرمجموعه‌هایش، بر این داستان تطبیق می‌یابند و تنها زیرمقوله‌ای که این قصه فاقد آن است، تک‌گویی است. البته داستان آفرینش به‌خاطر نزدیکی و شناخت بهتر ما نسبت به شخصیت‌ها، درونیات و رازهای ایشان، دراصل مبتنی بر عنصر گفتار بیان شده؛ اما این عنصر، به‌صورت گفت‌وگو میان شخصیت‌های مختلف به‌کار رفته است.

شخصیت اصلی داستان آفرینش، خداوند است که در مقدمه، با قصد قرار دادن خلیفه در زمین، کنش اصلی را آغاز می‌کند. ابلیس به‌عنوان ضدقهرمان در این داستان نقش آفرینی کرده و در تضاد با دستورات خداوند، مرتکب نافرمانی می‌شود. این داستان نقشی اساسی در

شخصیت‌پردازی ابلیس دارد و جنبه‌های گوناگون گفت‌وگو، کنش‌ها و انگیزه‌های او را روشن می‌سازد. ابلیس که می‌خواهد برتری‌اش نسبت به انسان را به خدا ثابت کند، برای گمراهی مخلوق خدا تلاش می‌کند و کشمکش‌های میانه‌پی‌رنگ داستانی را رقم می‌زند؛ کشمکش‌هایی که از بحران اولیه آغاز می‌شوند تا نقطه اوج و خوردن از میوه ممنوعه ادامه می‌یابند. در بخش پایانی پی‌رنگ نیز داستان با هبوط و توبه آدم گره‌گشایی می‌شود. همچنین می‌توان در نگاهی جامع‌تر، کل قصه آفرینش را، به‌عنوان آغاز پی‌رنگ جامع ابلیس و کشمکش‌های او با انسان در نظر گرفت که بخش‌ها و نمونه‌هایی از آن در قصه‌های دیگر قرآنی و تقابل پیامبران با ابلیس مشاهده می‌شود.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ارسطو (۱۳۴۳). فن شعر. ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: امیرکبیر.
۳. بالو، فرزاد؛ احمدی، شهرام؛ رضایی، مطهره (۱۳۹۵). خوانشی تراژیک از داستان ابلیس در سنت عرفانی بارویکردی ارسطویی. مجله تاریخ ادبیات، ۷۹، ۵-۲۳.
۴. بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۸۷). درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی. تهران: افراز.
۵. حجتی، سید محمدباقر (۱۳۷۲). ابلیس در قرآن و حدیث. نشریه نور علم، ۵۲-۵۳، ۷۲-۱۳۱.
۶. قادری، نصرالله (۱۳۸۰). آناتومی ساختار درام. تهران: نیستان.
۷. گذرآبادی، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ فیلمنامه. تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
۸. مک‌کی، رابرت (۱۳۹۸). دیالوگ: هنر کنش کلامی، بر صفحه، صحنه و پرده. ترجمه مهتاب صفدری. تهران: افراز.
۹. همدانی، مصطفی (۱۳۹۹). آینه‌های غیبی؛ تبیین ارتباط شناختی-اسلامی ارتباط انسان با فرشته و شیطان و استخراج الگویی کلی از بازنمایی رسانه‌ای این ارتباط در ضمن نقد این بازنمایی، در دو سریال ماورایی «ملکوت» و «اغماء». تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
۱۰. هنرمند، سعید (۱۳۹۸). بوطیقای ارسطو. تهران: چشمه.

## Analysis of narrative elements of creation story in the Qur'an, looking at the role of Iblis character as antihero

Ahmad Alemzade Nouri<sup>1</sup> (Corresponding Author)

Ali Razizadeh<sup>2</sup>

### Abstract

**Purpose:** The main purpose of this study is to analyze narrative elements based on the conceptual model of narrative from the Quranic story of creation and to investigate the role of Iblis in it.

**Methodology:** This research uses narrative analysis method and according to the conceptual model of narrative, analyzes the narrative elements in the story of creation in the Qur'an, looking at the role of Iblis character as an anti-hero.

**Findings:** This article analyzes the story of creation in the Qur'an and matches it with the elements of narrative. The main focus of this article is on Iblis among the various characters of the story of creation, such as God, Adam and his wife, and angels, and this story has been studied according to how Iblis plays. Also, the Qur'anic expression of the personality-narrative characteristics of Iblis has also been discussed.

**Conclusion:** Iblis plays the role of the anti-hero in the Quranic story of creation, and the elements of the narrative, including plot, conflict, character and speech, along with their subcategories, are well seen in this story. The only sub-category whose absence is felt in this narrative is monologue. Also, in a more comprehensive view, the whole story of creation can be considered as the beginning of the comprehensive depiction of Iblis in the Quran, parts of which can be seen in other Quranic stories and the confrontation of the prophets with him.

**Keywords:** Iblis, Satan, creation story, Quran, narrative elements.

---

<sup>1</sup>– MA in dramatic literature, Faculty of Religion and Media, University of IRIB, Qom, Iran. ahmad.noori3@gmail.com.

<sup>2</sup>— PhD in Religious Arts Wisdom, Faculty of Religion and Arts, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. razizadeh@gmail.com.